

قیدار نبی؛ ایلخان بودایی در کسوت پیامبر ابراهیمی

دکتر پدram جم استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

این مقاله، چگونگی تبدیل مدفن ارغون خان، چهارمین ایلخان مغول، به زیارتگاه اسلامی «قیدار نبی» را توضیح می‌دهد و همچنین توجیه منطقی‌تری در رابطه با منشأ نام «قیدار» ارائه می‌کند. نام «قیدار»، نخستین بار توسط شرف‌الدین علی یزدی در تاریخ جهانگیر مقدمه ظفرنامه (تألیف ۸۲۲ ق) در ارتباط با محل دفن ارغون خان و نیز در ظفرنامه (تألیف ۸۳۱-۸۲۸ ق)، در ارتباط با شرح وقایع سال ۸۰۵ ق (دوره یورش‌های امیر تیمور و حادثه درگذشت امیرزاده محمدسلطان) ذکر شده است. از آن زمان، «قیدار» در منابع مکتوب و نیز در باور مردم، با «قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم نبی» یکی دانسته شده است. این مقاله نشان می‌دهد که «قیدار» در اصل یک جای نام بوده، و این جای نام، ریشه در لفظ مغولی خانقاه/ صومعه (keyid) داشته است؛ خانقاهی که سال‌ها پس از درگذشت و خاکسپاری ارغون خان در کوه سجاس (کوه قیدار فعلی)، توسط اولجنتای خاتون، دختر او، در حوالی مدفن پدر بنا شده بود. این تحقیق از منابع تاریخی و جغرافیایی بهره می‌گیرد و با تحلیل ریشه‌شناختی جای نام «قیدار»، رهیافتی زبان‌شناسانه را برمی‌گزیند.

واژگان کلیدی: قیدار نبی، ارغون خان، اولجای / اولجنتای خاتون، خانقاه، کوه سجاس، قیدار.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۱۱

E-mail: pjam@ut.ac.ir

مقدمه

شهر قیدار (۳۵' ۴۸° طول شرقی، ۰۷' ۳۶° عرض شمالی) نام خود را از زیارتگاهی گرفته است که بنا بر سنت محلی، منسوب به «قیدار نبی» است. زیارتگاه قیدار نبی در دره‌ای در جانب شرقی کوه قیدار (کوه سجاس قدیم) واقع شده است. به‌رغم انتساب ششصدساله زیارتگاه، مسأله هویت آن هرگز به دور از تردید و سوءظن نبوده (۱)، و تأیید مسأله، موضوع استفتا و پرسش از علمای دینی بوده است. همچنین این انتساب، در اعصار مانع از کنجکاوی و تفحص و کندوکاو در پیرامون زیارتگاه، اغلب به بهانه مرمت، گذشته نشده است. با این حال، گام نخست در راه شناخت واقعیت مزار «قیدار نبی»، تنها با تحقیقات ریکاردو زیپولی (۲) در سال ۱۹۷۳ برداشته شد. زیپولی، که در آن زمان در جست‌وجوی مکان دفن ارغون‌خان در منطقه خمسه زنجان به تحقیق و تفحص مشغول بود، پس از بررسی شواهد و مدارک مکتوب و مشاهدات میدانی به این نتیجه رسید که «آنچه که امروز از قبر ارغون و خانقاه درویش دختر ارغون باقی مانده است فقط و فقط بقعه امامزاده قیدار می‌باشد» (Zipoli, 1978: 5). قرائن و شواهد (نک. به بعد)، نتیجه‌گیری کلی زیپولی را تأیید می‌کنند. اما اگر بقعه «امامزاده قیدار»، یا آن‌طور که از دیرباز معروف است مزار «قیدار نبی»، به جای مدفن ارغون و خانقاهی است که دختر او در محل دفن پدر بنا کرده بود، چرا و چگونه مقبره ایلخان بودایی مغول، به مزار و زیارتگاهی اسلامی تبدیل شده است؟ و چه ارتباطی میان نام «قیدار» و قبر ارغون و خانقاه درویش که توسط دختر ارغون ساخته شد، وجود دارد؟ زیپولی منشأ نام «قیدار» را در نام معبدی دانسته که - به زعم او - در همان محل، پیش از دفن ارغون، برای «کداره» (Kedāra) ساخته شده بود (Zipoli, 1978: 18). به علاوه، زیپولی بر این باور است که در آن معبد (فرضی)، آیینی مرتبط با نوعی گرایش بودایی ارغون برقرار بوده است و بت‌ها در آن پرستیده می‌شدند. فرضیه زیپولی صرفاً بر اساس مشابهت آوایی Kedāra و «قیدار» بنا شده است. «کداره» یکی از تجسم‌های شیوا است و معبد وی در ناحیه هیمالایا، از مقدس‌ترین معابد این ایزد آیین هندو به شمار می‌رود. اما هیچ دلیل محکمی وجود ندارد که نشان دهد این خدای آیین «هندو» از چنان نفوذی - که زیپولی از آن صحبت داشته - (Zipoli, 1978: 18; 1979: 15) - در میان مغولان «بودایی» ساکن ایران برخوردار بوده است. به طور کل، هیچ شاهی دال بر پرستش Kedāra و وجود معبدی برای این ایزد در قلمروی ایلخانان وجود ندارد. از سوی دیگر، رسم مغولان مقرر می‌داشت که مدفن سلاطین مغول «در موضعی باشد نامعلوم، از آبادانی و عمارت دور

چنانچه هیچ آفریده بر آن مطلع نبود» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۴۰: ۲۰۷). این واقعیت، احتمال وجود هرگونه عمارت قبلی را، در نقطه‌ای که برای تدفین ارغون‌خان در نظر گرفته شد، منتفی می‌کند. از سوی دیگر، فرضیه وجود آیینی مرتبط با گرایش‌های دینی ارغون در محلی که بعداً برای تدفین ارغون در نظر گرفته شد و وجود بتی به نام «قید» - که زیپولی ماهیت آن را توضیح نمی‌دهد - در آن محل، بر گزارش‌ها و قرائت‌های مخدوش و استدلال‌های نادرست بنا شده است. اساس استدلال زیپولی، ترجمه کلنل مایلز از *شجره‌الأتراک* - در ماجرای مربوط به تدفین ارغون - است. ترجمه مایلز، از روی دستنویسی (۳) مغلوپ از روایت فارسی *شجره‌الأتراک* صورت گرفته است. ماجرای تدفین ارغون، مطابق روایت فارسی *شجره‌الأتراک* چنین است: «چون ارغون خان در موضع قراباغ ایران درگذشت او را نزدیک بجای در کوه زبیر به قرب مزار متبرک قیدار، پیغمبر علی نبینا و علیه الصلواه و السلام به دخمه که از برای او ترتیب کرده بودند، دفن کردند و حوالی او را قورق ساختند الآن آن موضع به تفرق ارغون مشهور است» (Tavārīkh-i Chingīz nāmah shajarat al-Atrāk, fols. 87 v.-88 r.). در این‌جا، «ایران»، «زبیر»، «بجای» و «بتفرق ارغون» نادرست و به ترتیب، تصحیف «اران»، «اوبیر» (۴)، «سجاس» و «بقرق [= به فرق] ارغون» هستند (برای این مسأله نک. به بعد). به علاوه، خطای مایلز در قرائت متن نیز به آشفتگی بیشتر آن انجامیده است: او در ترجمه خود، «قیدار پیغمبر» را به خطا «قیداز پیغمبر» (۵) خوانده و آن را «قید، یکی از پیامبران» ترجمه کرده است. (۶) ترجمه اخیر موجب فرض وجود شخصیتی با نام «قید» شده که زیپولی (18: Zipoli, 1978) نیز با استدلالی عجیب، وی را نه «یکی از پیامبران»، بلکه یک بُت دانسته است. بدین نحو، در این مورد اخیر نیز شاهدی در تأیید «کداره» یافته است. (۷) به این ترتیب، مسأله منشأ نام «قیدار» همچنان بی‌پاسخ باقی مانده و چگونگی و چرایی تبدیل مقبره (?) ایلخان مغول به زیارتگاه اسلامی هم توضیح قانع‌کننده‌ای نیافته است.

ناحیه قیدار پیش از مغولان و در دوره مغولان

پیش از مغولان، در منطقه‌ای که اکنون شهر قیدار واقع شده، دو شهر کوچک وجود داشت: سهرورد و سجاس (۸) نام هر دو شهر به واسطه ذکر آن‌ها در متون تاریخی و جغرافیایی پیش از عهد مغول شناخته شده است و از هر دوی این شهرها، مشاهیری برخاسته‌اند (نک یاقوت حموی، ۱۸۷۳-۱۸۶۶، جلد ۳: ۴۱-۴۰، ۲۰۴-۲۰۳). اما از «قیدار» یا شهر و آبادانی‌ای به هر نام، در نقطه‌ای که شهر امروزی قیدار قرار دارد، ذکری به میان نیامده است. شواهد و قرائن، وجود شهر و یا آبادانی

شناخته‌شده‌ای در دوره پیش از مغولان در نقطه قیدار امروزی را نفی می‌کنند. در زمان مغولان، منطقه سجاس و سهرورد به تصرف ایشان درآمد و هر دو شهر به ویرانه تبدیل شدند. (۹) در دوره ارغون خان (۶۸۳-۶۹۰ ق) آن منطقه مورد توجه ویژه ایلخان قرار گرفت. بنیاد شهر سلطانیه به فاصله پنج فرسنگی از سجاس (مستوفی، ۱۳۸۱ (الف): ۹۸)، در زمان ارغون گذاشته شد و در زمان اولجایتو تکمیل گردید. ارغون خان خود در پای کوه سجاس (کوه قیدار امروزی) به خاک سپرده شد. کوه سجاس پیش از آن که ارغون خان در سال ۶۹۰ ق در آن (نک. به بعد) به خاک سپرده شود، برای تدفین اعضای خاندان ایلخانی مورد استفاده قرار گرفته بود: در بیست و سوم صفر سال ۶۸۵ ق «بلغان خاتون به کنار آب کر وفات یافت و صندوق او را به کوه سجاس بردند» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۵۷: ۶۶؛ بناکتی، ۱۳۷۸: ۴۴۳). (۱۰) غروق شدن ناحیه کوه سجاس در ده‌های پایانی سده هفتم هجری به سبب تدفین خاندان سلطنتی در آنجا را باید نخستین مرحله از تحولات آن ناحیه در فاصله زمانی سده‌های هفتم تا نهم هجری (نک. به بعد) دانست.

ارغون خان؛ زندگانی او و زمینه تقدس وی در نزد مغولان

ارغون در بیست و هفتم جمادی‌الاول سال ۶۸۳ پس از عصیان علیه احمد تکودار و غلبه بر او، بر تخت سلطنت نشست. طغیان ارغون و اتحاد شاهزادگان مغول با او بر ضد احمد را تا حدودی واکنش مغولان به سیاست‌های آن ایلخان مسلمان در دوری از یاسای چنگیزی دانسته‌اند. احمد در مظان این اتهام بود که قصد دارد سیادت مغولان را براندازد و مسلمانان را بر امور حکومت مسلط گرداند. در مقابل، ارغون به سبب خصومتی که با مسلمانان داشت، آنان را از مصادر امور برکنار کرد. در دوره وی، عیسویان و ملت یهود، به‌خصوص در زمان وزارت سعدالدوله (۱۱) یهود، نفوذ فراوان یافتند. ارغون که خود بودایی بود، (۱۲) با بخشیان حشر و نشر بسیار داشت و به چله‌نشینی و ریاضت می‌پرداخت (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۵۷: ۷۷-۷۸). شگفت‌آورتر این که او در مدت فرمانروایی خود دعوی پیغامبری هم کرد. (۱۳) در مورد دعوی پیغامبری او - که ظاهراً به تحریک سعدالدوله بود - وصاف الحضره می‌گوید: «سعدالدوله به کمال جاه و ایالت مزخرف مغرور گشت و نخوت و جبریت فرعونی اظهار کرد و بارها در صورت اساطیر الاولین بر خاطر ایلخان عرضه داشت که نبوت از چنگیزخان به طریق ارث به وی رسیده، مثل است که تَبَّتِ الْعَرْشُ ثُمَّ انْقَشَ عَلَيْهِ (۱۴) و به بدیهه عقل معلوم است که تمهید قاعده ملک و ملل و ترتیب رابطه دین و دول به واسطه تیغ جهاد تیسیر پذیرد و چنانکه پیغمبر عربی صَلَوَاتُ

الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ صَلَواتُ صحابی و مجاهدان را به مقاتلت و غزوات تحریض می کرد و بیک روز چندین تن را سر در خندق فرمود بریدن تا قهراً و قسراً قلاده مطاوعت بر رقبه استسلام نهادند ایلخان نیز اگر متقاضی همت عالی را نصب فرماید و لطف فایض و عنف قابض در حق ارباب موافقت و تصدیق و اصحاب مخالفت و تکذیب بجای خود تقدیم نماید، ملتی متجدد و دولتی متحد در روزگار پایدار گذارد هرکه ساغر صورت سر بر خط انقیاد نهاد از جرعه ریزی خون او دست کشیده داریم و هر آنکه از کمان مطاوعت و پیروی چون تیر دوری جست، گوهروارش بر تیغ جای دهیم» (وصاف الحضرة، ۱۲۶۹ ق: ۲۴۱؛ همچنین نک. آیتی، ۱۳۸۳: ۱۳۵-۱۳۶).

محضری را هم فراهم آورده بودند که «نبوت را در حق ارغون اثبات می کرد و در پایان محضر عده‌ای از ائمه اسلام و مشاهیر و اعیان دولت تصدیق نوشته بودند. از جمله یکی از اکابر علماء به خط خود نوشته بود: الناس علی دین ملوکهم» (همان: ۱۳۶؛ و نیز: وصاف الحضرة، ۱۲۶۹ ق: ۲۴۱-۲۴۲؛ برای مسأله ادعای نبوت ارغون هم چنین نک: میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۱۷۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۳۱-۱۳۲؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ۲۴۱-۲۴۲؛ بیانی، ۱۳۶۷-۱۳۷۵: ۴۲۵-۴۲۶؛ مرتضوی، ۱۳۸۵: ۱۷۶، ۲۰۰، ۱۸۰-۲۰۳؛ D'Ohsson, 1834-5, vol. IV: 50-52). مسأله نبوت «به طریق ارث» - آن گونه که وصاف یاد کرده - باید در زمینه اعتقاد بودایی تناسخ ارزیابی شود. اعتقاد به «تناسخ» به واسطه دین بودا، از زمان چنگیزخان در میان مغولان ریشه دوانده بود. چنگیزخان اگرچه بر سنت شمنی نیاکان خود باقی ماند، اما باور به تناسخ را پذیرفته بود. ادعای حلول روح چنگیزخان و یا دیگر خان‌های بزرگ مغول در جسم مدعیان جانشینی، در سلاله‌های مختلف مغول، به خصوص در ادوار جدیدتر، کم سابقه نبود (۱۵).

ارغون خان به بخشیان و طریقه ایشان اعتقاد تمام داشت (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۵۷: ۷۷). اعتقاد به همان بخشیان بود که موجبات مرگ او را فراهم آورد. بخشی‌ای که از هند آمده بود، «دعوی عمردرازی» کرد و ارغون در طمع جاودانگی، معجونی مرکب از گوگرد و زینق را که آن بخشی فراهم آورده بود، به مدت قریب به هشت ماه نوشید (همان، همان‌جا). در اثر نوشیدن آن معجون به سختی بیماری شد و سرانجام در ششم ربیع‌الاول (وصاف؛ رشیدالدین/ بناکتی/ فصیح خوافی/ اهری: هفتم ربیع‌الاول؛ میرخواند: سوم ربیع‌الاول) سال ۶۹۰ ق «در موضع باغچه اران درگذشت» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۵۷: ۷۹). «روز نهم ربیع‌الاول صندوق او را بجانب سجاس بردند» (همان، و نک: بناکتی، ۱۳۷۸: ۴۴۶؛ مستوفی، ۱۳۸۱(ب): ۵۹۹؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۱۱؛ فصیح خوافی، ۱۳۸۶: ۸۵۱؛ اهری، ۱۳۸۸: ۱۹۸؛ علی یزدی، ۱۳۸۷: ۱۸۷).

روایت تاریخ وصاف در مورد درگذشت و مدفن ارغون، نکات بیشتری دارد: «روز شنبه ششم ربیع‌الاول سنه تسعین و ستمائه، سیمرغ روح ایلخانی از قله قاف قالب آهنگ مجاورت طاوسان سرای بستان علوی کرد و گلبن حیوه بسموم حادثات پژمرده گشت... بعد از تقدیم مراسم تعزیت دخمه او را در کوه سجاس (۱۶) که به لغت ایشان اوبیر گویند، ترتیب کردند و امراء هرباتن (۱۷) یعنی دهه خاص که ملازم خان باشد؛ چون تیموربوقا و کجوک، سه روز علی معهود عادتهم روان او را آش فرستادند» (وصاف الحضرة، نسخه خطی شماره ۲۸۶ فیروز: ۲۵۷؛ هم‌چنین نک. به وصاف الحضرة، ۱۲۶۹ ق: ۲۴۵) (۱۸).

کوه در باور مغولان مکانی مقدس بود و سلاطین مغول را در پای کوه‌های مقدس به خاک می‌سپردند. (۱۹) برای نام‌گذاری قسمت‌های مختلف کوه از اصطلاحات مربوط به اندام انسانی استفاده می‌شد و بین کوه و جسم بشر، تشابه کامل برقرار بود. از روایت وصاف چنین برمی‌آید که مدفن ارغون در جانب آفتاب‌گیر (جنوب، شرق) کوه سجاس واقع بوده است. «اوبیر» در زبان مغولی به معنای «سینه، اندام قدامی جسم بخشی از لباس که سینه را می‌پوشاند، بخش آفتاب‌گیر کوه و ضلع جنوبی کوه» (۲۰) است. ناحیه‌ای را که ارغون در آن دفن شده بود، بنا به سنت مغولان غروق کردند و به همین دلیل، آن ناحیه در سده هشتم هجری به «غروق ارغون» معروف شد. بنا بر رسم ایشان، سلاطین مغول را در مکانی مخفی و ناپیدا دفن می‌کردند و علائم به‌جای‌مانده از تدفین را از میان می‌بردند. (۲۱) مدفن خانان مغول حرمت بسیاری نزد مغولان داشت و تعدی و دست‌درازی به آن، گناهی نابخشودنی تلقی می‌شد. طایفه‌ای از مغولان نیز حفاظت از ناحیه غروق را عهده‌دار می‌شدند. شهرت منطقه کوه سجاس (قیدار امروزی) به «غروق ارغون»، حتی در سده‌های هشتم و نهم نیز تا حدودی باقی بود (۲۲).

اقدام اولجتای خاتون؛ برداشتن غروق و بنای خانقاه

مرحله بعدی در تحولات مربوط به محل دفن ارغون‌خان، با برداشتن غروق آن ناحیه توسط اولجتای/اولجای خاتون و بنای خانقاه آغاز شد. حمدالله مستوفی در این‌باره چنین نوشته است: «گور ارغون‌خان در کوه سجاس است و چنانکه عادت مغول بود ناپیدا کرده بودند و آن کوه را قورغ (۲۳) گردانیده و مردم را از آن حدود گذشته زحمت رسیدی. دخترش اولجای خاتون قبر پدر را آشکار کرد و آنجا خانقاه ساخت و مردم بنشانید و اهل آن ولایت بر مذهب امام ابوحنیفه‌اند رحمه‌الله» (مستوفی، ۱۳۸۱(ب): ۱۰۶؛ مستوفی ۱۹۱۳: ۶۴؛ Le Strange, 1919: 69).

خانقاه را باید اولین عمارت عمومی پس از زمان تدفین ارغون، و نخستین نشانه عمران و آبادانی «قیدار» روزگاران بعدی دانست. تاریخ دقیق بنای خانقاه معلوم نیست، ولی به هر حال پیش از زمان نگارش *نزهه القلوب* (۷۴۰ ق) و احتمالاً قبل از درگذشت ایلخان ابوسعید (۷۳۶ ق) بوده است. صومعه‌ها و خانقاه‌ها، کانون و هسته اصلی و اولیه تقریباً همه شهرها و سکونتگاه‌های ثابت مغولان به شمار می‌روند. و این برای ملتی که نظام معیشت مبتنی بر کوچ‌روی داشت، امری نامعمول نبود. جای شگفتی نیست که در ناحیه عمدتاً مغول‌نشین سجاس و سهرورد (نک. به یادداشت ۹)، به پیروی از سنت کهن مغولان، خانقاه، کانون زندگی یکجانشینی واقع شده باشد.

بنا بر خبر مستوفی، «خانقاه» در جایی ساخته شد که قبر ارغون قرار داشت. بنا بر سنت آن دوران و به جهت تبرک، اغلب خانقاه‌ها را در جوار مقبره مشایخ صوفیه بنا می‌کردند یا آن‌که به همان دلیل، شیخ را در خانقاه خود به خاک می‌سپردند. نمونه مشابه، خانقاه و مقبره شیخ براق در سلطانیه از دوره ایلخانان (اولجایتو یا ابوسعید) است (۲۴) به نظر می‌رسد در مورد خانقاه بنا شده توسط اولجتای خاتون نیز چنین رابطه‌ای میان مقبره و خانقاه وجود داشته است. اگرچه منابع اسلامی نسبت به دعوی پیغامبری ارغون موضع خصمانه دارند، اما احتمالاً دعوی او در میان مغولان با استقبال مواجه شده، چنان‌که بنای خانقاه در محل دفن ارغون‌خان هم ظاهراً به سبب تبرک بنا انجام گرفته است و این بر مقام قدیس‌وار و پیغامبرگونه ارغون پیش از بنای خانقاه دلالت دارد (۲۵).

اولجتای خاتون که به تناوب اولجای خاتون نیز خوانده شده، یکی از هشت فرزند ارغون‌خان بود (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۵۷: ۶۱). او در ابتدا نامزد قونچقبال بود، اما بعداً وی را به ازدواج آقبوقا درآوردند. پس از مرگ آقبوقا هم به ازدواج پسر وی، امیر حسین، درآمد (همان و نک. اهری، ۱۳۸۸: ۲۰۵). شیخ حسن بزرگ، مؤسس سلسله جلایری (۷۴۰ ق)، فرزند او و امیر حسین بود. اولجتای خاتون در دربار برادران خود، غازان و اولجایتو، نفوذ فراوان داشت (۲۶) اولجایتو، دختر او از امیر حسین را به زنی داشت (القاشانی، ۱۳۸۴: ۸). در دوره فرمانروایی برادرزاده‌اش سلطان ابوسعید، جریان واقعه بغدادخاتون، هنگامی که شیخ حسن در مظان اتهام قرار گرفت و ابوسعید حکم به قتل او داد، اولجتای خاتون با واسطه شدن نزد ایلخان، مانع از قتل فرزند شد (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۵). به واسطه اولجتای خاتون، جلایریان خود را به ایلخانان منتسب می‌داشتند و حکمرانی خود را دنباله فرمانروایی ایلخانان می‌دانستند (همان: ۱-۲). اهمیت انتساب به ایلخانان، از طریق اولجتای، چنان بود که امیر شیخ حسن بزرگ را با انتساب به مادرش، «اولجتایی» می‌نامیدند (زین‌الدین قزوینی، ۱۳۷۲: ۲۷، ۳۵، ۴۲، ۵۷، ۶۷).

۸۳(۲۷) بنابراین، بنای خانقاه در محل دفن ارغون توسط اولجتای همچنین می‌تواند نشانه‌ای از تأکید اولجتای و جلایریان (همسر و فرزندان او) بر حق جانشینی از طریق پیوند با ایلخانان دانسته شود. با این حال، احتمالاً خبر حمدالله مستوفی مبنی بر آشکار کردن قبر ارغون را نباید به طور لفظی تفسیر کرد. آشکار کردن مدفن خان مغول، به هر روی، خلاف سنت مغولان بود و بیشتر احتمال می‌رود اولجتای خاتون به جای آشکار کردن قبر پدر، اقدام به ساختن آرامگاهی نمادین (۲۸) و خانقاهی در جوار آن - در ناحیه غروق ارغون کرده باشد. همچنین بسیار بعید است که اولجتای تصمیم گرفته باشد مدفن پدر را که مطابق با سنت‌های مغولی/بودایی ایجاد شده بود، به آرامگاهی اسلامی تبدیل کند. با این حال نباید از نظر دور داشت که با مرگ ایلخان ابوسعید و فروپاشی فرمانروایی ایلخانان، هرج و مرج، ناامنی و آشوب و جنگ و ستیزهای پی‌درپی، قلمروی سابق ایلخانان را فرا گرفت و مناطق شمال غرب ایران (آذربایجان و عراق عجم) بارها توسط امرای جلایری، چوپانی و مظفری دست به دست شد. در آن دوران پرآشوب، حتی مقابر مغولان نیز از دستبرد و غارت مصون نماند. برای نمونه، ملک اشرف چوپانی دخمه سلاطین مغول را بگشود و اشیا و لوازم مقابر ایشان را - از کفن تا جواهر و آلات بسیار - بیرون آورد (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۱) (۲۹) احتمال کمتر آن است که اولجتای به منظور جلوگیری از چنان دستبردهایی، اقدام به تغییر نوع مدفن ارغون و تبدیل آن به یک آرامگاه اسلامی کرده باشد.

هویت جدید: قیدار پیغمبر، منشأ نام

نخستین اشاره به مزار «قیدار پیغمبر» توسط شرف‌الدین علی یزدی در تاریخ جهانگیر (تألیف ۸۲۲ ق) در ارتباط با محل دفن ارغون خان و بار دیگر در ظفرنامه (تألیف ۸۲۸-۸۳۱ ق) در شرح ماجرای درگذشت شاهزاده محمدسلطان (نوه و ولی‌عهد امیر تیمور) صورت گرفته است مورد نخست، نوعی نابه‌هنگامی تاریخی (anachronism) است، وگرنه اشاره به «قیدار» در ذکر محل دفن ارغون مناسبت تاریخی ندارد. مورد دوم، نخستین اشاره‌ای است که ارزش تاریخی دارد: محمدسلطان در جریان لشگرکشی تیمور به روم (آسیای صغیر)، در سال ۸۰۵ ق بیمار شد و در حوالی قراحصار از دنیا رفت. تیمور مقرر داشت تابوت شاهزاده را «به مزار بزرگوار قیدار پیغمبر - علی نبینا و علیه الصلوات و السلام - که در ولایت سلطانیه واقع است برند و به امانت بسپارند تا بعد از آن به سمرقند نقل کرده شود» (۳۰) (علی یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۸۶-۱۱۸۷. همچنین نک: سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۵۸؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۰۶۴؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۱۴). تاریخ ذکرشده، محدوده زمانی تغییر هویت مدفن ارغون‌خان را مشخص

می‌کند. این اتفاق در فاصله زمانی فروپاشی فرمانروایی ایلخانان در سال ۷۳۶ ق تا سال ۸۰۵ ق یا در متأخرترین حالت تا سال ۸۲۲ ق (زمان نگارش تاریخ جهانگیر) روی داده است.

به امانت نهادن امیرزاده محمدسلطان در جوار مدفن ارغون/قیدار نشان می‌دهد که حتی بیش از یک سده پس از تدفین ارغون‌خان، کوه سجاس محلی برای دفن سلاطین بوده است. از آن دوران، نام «قیدار» جایگزین «ارغون» شد و یا آن را به طور کل به حاشیه راند. روایت دومی پدید آمد که بنا بر آن، ارغون را در جوار مزار «قیدار نبی» (۳۱) به خاک سپرده‌اند! (علی یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۸۶-۱۱۸۷؛ شجره‌الاکترک، همان‌جا) این تغییر هویت که در فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی اتفاق افتاد، از دو جنبه قابل توجه است: یکی این که برخلاف سنت، مدفن (سمبلیک؟) کهن را نه به یک امامزاده، بلکه به پیامبری منسوب می‌کردند؛ دیگر این که نام جدید؛ یعنی «قیدار»، برخلاف سنت معمول، نامی چندان مأنوس و آشنا نبود. مورد اخیر نشان می‌دهد که کاربرد نام «قیدار»، زمینه‌ای تاریخی داشته و اختراعی آنی نبوده است.

پیش از پرداختن به معمای نام «قیدار»، به این نکته باید اشاره کرد که سوای صورت استاندارد و رسمی «قیدار»، صورت متفاوتی از این نام را هم می‌توان مشاهده کرد: «قیدر». صورت اخیر، در اسامی خانوادگی اهالی منطقه (۳۲) و در برخی از مراجع جغرافیایی و نقشه‌ها (۳۳) دیده می‌شود. به علاوه، صورت اخیر، علت ناهمگونی پاره‌ای دیگر از مراجع تاریخی، جغرافیایی و نقشه‌های غیرایرانی در ارتباط با نام این محل را نشان می‌دهد: آدام اولتاریوس (Olearius, 1647: 352) «قیدار پیغمبر» را «Keider Peijamber» ضبط کرده است. در نقشه‌ای که گرسل (۱۸۵۵ م) (۳۴) ترسیم کرده، این نام به صورت «Hyder Peyamber»، و در نقشه ترسیم‌شده توسط وایلاند (۱۸۵۴) (۳۵) به صورت «Hyder Pygumber» دیده می‌شود. نام کوه نیز در گزارش سفر اولتاریوس (همان‌جا) «Berg M. Keider»، و در نقشه‌های ذلیل (۱۷۲۴) (۳۶) و رُبر دُگوندی (۱۷۵۳) (۳۷) به صورت «M. Keider Peyamber» ضبط شده است. برخلاف منابع مکتوب فارسی، منابع غیرایرانی فرم گویشی این نام را منعکس می‌کنند. اشکال ضبط‌شده در منابع غیرایرانی، بر کوتاه بودن مصوت دوم فرم گویشی دلالت دارند. فرم اخیر در ظاهر تا حدی نیز متأثر از تأثیر هم‌آهنگی مصوت‌های زبان ترکی بوده.

مقبره منسوب به «قیدار نبی» در دره‌ای در قسمت شرقی کوه قیدار (کوه سجاس ادوار قدیم) بنا شده است. این کوه در نزد اهالی ساکن در روستاهای ناحیه شمالی کوه به نام «قیداغ» خوانده می‌شود (۳۸) و این نام اخیر، قرینه جالب و مهمی برای گشودن معمای نام «قیدار» به دست می‌دهد. «قیداغ» بی‌گمان از دو جزء ساخته شده که جزء نخست، همان است که در «قیدر/قیدار» هم دیده می‌شود. جزء

دوم، «داغ» (ترکی: کوه) است. همچنین می‌توان پنداشت که در پیدایش نام «قیدر/قیدار»، همان منطق معمول نام‌گذاری (در زبان‌های فارسی، تاتی، تالشی، کردی و جای‌نام‌های ترکی آذربایجان) شهرها و روستاهای واقع در درّه کوه‌ها دخیل باشد. این قبیل جای‌نام‌ها در جزء دوم خود صورت‌های گوناگونی از واژه «درّه»، همچون «در»، «درق» و «درّه» را در بر دارند (در میان روستاهای این منطقه؛ در: شیلاندر (۳۹)، ولیدر؛ درق: خرمدرق، سبزدرق، قره‌درق، یاقمردرق، دمیردرق، کُردرق؛ درّه: گوزل‌دره، خرم‌دره، گون‌دره، سرین‌دره، باغ‌دره، قره‌دره، میان‌دره، میمون‌دره، ته‌دره، چپدره). معمای جزء نخست دو جای‌نام «قیدر/قیدار» و «قیداغ» نیز در روایت مستوفی نهفته است. چنان‌که ذکر شد، نخستین کانون آبادانی آن ناحیه، خانقاهی بوده است که اولجتای خاتون بنا کرده بود. معادل مغولی میانه برای لفظ خانقاه و صومعه، واژه keyid (مقایسه شود با مغولی کلاسیک: keid) (۴۰) است که جزء ترکیبی نام بسیاری از صومعه‌ها و سکونتگاه‌های مغولی است. خانقاه اولجتای خاتون نیز ظاهراً در اصل با عنوان مغولی‌اش (keyid) نامیده می‌شده است. در ادوار بعدی، کوه سُجاس را که ظاهراً مشرف بر خانقاه بوده، «قیداغ» (در اصل «کیداغ»: مرکب از keyid و «داغ») یا «کوه خانقاه» نامیده‌اند. به همین نحو، درّه‌ای را هم که در پای کوه سُجاس واقع بود - جایی که مدفن به اصطلاح «قیدار نبی» و محل شهر امروزی قیدار است - «قیدر» (در اصل «کیددر»: مرکب از دو جزء keyid و «در») یعنی «درّه خانقاه» نامیدند (۴۱) صورت اخیر را باید کهن‌ترین شکل این جای‌نام دانست.

دست‌کم از اوایل سده نهم، آبادانی‌ای را که با مرکزیت خانقاه شکل گرفته بود، با منتسب کردن به ارغون («پیغمبر» در اصل اشاره به ارغون داشت)، «قیدر پیغمبر» (ترکیب اضافی: یعنی قیدر که متعلق/وقف ارغون است؛ مقایسه کنید مثلاً با «شوش نبی» یا «شوش دانیال») می‌نامیدند. احتمالاً گرایش به حفظ یادمان‌های مقدس در نزد مغولان مسلمان‌شده حنفی‌مذهب سبب شد ترکیب اضافی اخیر، یک ترکیب وصفی پنداشته شود و راه را برای تعبیر تازه‌ای از «قیدر پیغمبر» باز کند: «قیدر» نام شخص پنداشته شد و گرایش به استاندارد کردن نام موجب شد، «قیدار» به منزله صورت رسمی پذیرفته شود. نام «قیدار» که تا آغاز دوران صفویه اشتهار چندانی نداشت، (۴۲) به همین صورت استاندارد، در اغلب متون فارسی پس از آن دوره، به آبادانی واقع در درّه شرقی کوه (سجاس/قیدار) اطلاق شد (۴۳).

نتیجه

در دهه‌های پایانی سده هفتم هجری قمری مغولان کوه سجاس (کوه قیدار فعلی) را به عنوان گورستان سلطنتی انتخاب کردند. با مرگ ارغون در سال ۶۹۰ ق و دفن او در کوه سجاس، آن ناحیه به «غروق ارغون» شهرت پیدا کرد. در نیمه نخست سده هشتم اولجیتای خاتون، دختر ارغون خان، غروق را برداشت و خانقاهی بر جای دفن ارغون بنا کرد. خانقاه که در دره شرقی کوه سجاس بنا شده بود، به نام مغولی‌اش keyid خوانده می‌شد. خانقاه/ مقبره (سمبلیک؟) ارغون، هسته اولیه عمران و آبادانی آن ناحیه و شهر «قیدر/قیدار» بعدی شد. در حدود نیمه سده هشتم در ناحیه سجاس و سهرورد بیش از صد پارچه ده وجود داشت که اکثر آن‌ها مغول‌نشین بودند. از آن پس، دره‌ای که خانقاه در آن واقع شده بود «قیدر» (دره خانقاه) نام گرفت که با انتساب آن به ارغون (پیغمبر) آن را «قیدر پیغمبر» می‌نامیدند. تعبیر جدیدتر، ترکیب اخیر را یک ترکیب وصفی فرض می‌کرد و با استاندارد کردن جای نام «قیدر» به «قیدار»، تعبیر قیدار پیغمبر را شکل داد.

جای نام «قیدر/قیدار» تنها یکی از پرشمار جای‌نام‌های مغولی منطقه به شمار می‌رود، در مثلث واقع بین سلطانیه، مراغه و همدان، بیشترین تعداد جای‌نام‌های مغولی ایران را می‌توان یافت. در منطقه کردستان مکرری، مینورسکی - در تحقیقی که اکنون کهنه شده - به بررسی این نام‌ها پرداخته است، اما هنوز تحقیق مستقلی در منطقه خمسه زنجان انجام نشده است. اما به گروه کوچک‌تر و بسیار جالبی از جای‌نام‌ها تعلق دارد که یک جزء مغولی را با یک جزء سازنده از زبان‌های ایرانی یا ترکی (شامل وام‌واژه‌های عربی) ترکیب کرده‌اند. در این گروه می‌توان به جای‌نام‌هایی چون صائین قلعه (sain مغولی: خوب) + «قلعه»، اژدهاتو («اژدها» + پسوند مغولی «tu»)، و یاسوکنند (jasu مغولی: خاندان) + تاتی: «کند» اشاره کرد.

یادداشت‌ها

- ۱- مثلاً یک روایت محلی «قیدار» را زن، و مادرِ دخترِ ارغون می‌داند. یک روایت دیگر، صاحب مزار را بلغان خاتون معرفی می‌کند.
- ۲- اگرچه این مقاله برخی نظریات پروفیسور زیپولی را به بوته نقد می‌گذارد، پیشبرد موضوع را مرهون تلاش‌های راهگشایانۀ ایشان می‌داند. در این جا هم چنین لازم می‌دانم مراتب تشکر خود را از ایشان به خاطر در اختیار نهادن مقالاتشان ابراز دارم.
- ۳- مایلز، به نسخه مورد استفاده خود اشاره، اما به نظر می‌رسد همان نسخه‌ای باشد که اکنون در کتابخانه هوتن (Houghton Library, Harvard University, Cambridge, Mass.) نگهداری می‌شود.
- ۴- در مورد «اوبیر» نک به بعد. قرائت زوبیر (به جای اوبیر) و تطبیق آن با کوه «ئبیر» (Zipoli, 1979: 15-16; Zipoli, 1978: 17-18) هم بنیادی ندارد.
- ۵- لکه کوچک بالای حرف «ر» - که نمی‌توان آن را نقطه دانست - چنین قرائتی را موجب شده است.
- ۶- ترجمۀ مایلز چنین است:

Arghoon died in Karabaugh, a town of Persia, and was buried on the mountain of Zobeer, near the burying place of Kyde, one of the prophets, in a tomb made for the purpose, and the environs were made *koorook* or sacred: the place is still known by the name of the *Tuffuruk* of Arghoon. (Miles, 1838: 264-265)

- ۷- استدلال‌های دیگر زیپولی هم به شدت آشفتۀ اند. او کمی بعد ظاهراً گفته خود مبنی بر بُت دانستن «قید» مذکور در شجره‌الانراک را فراموش می‌کند و می‌نویسد: «سرانجام، این مقبره «قید» جایگزین خانقاهی شد که توسط دختر شاه [ارغون] بنا شده بود و احتمالاً بودایی بود» (Zipoli, 1978: 18).
- حال آن که در جای دیگر می‌گوید: «بنای مقبره، در این مورد، به آرامگاه پیشاپیش موجود «قید» پیغمبر تحول می‌یابد» (Zipoli, 1979: 15). در جای دیگر می‌نویسد: «ساکنان محل، سردرگم از «داستان» خانقاه بودایی بناشده توسط اولجای خاتون و افسانۀ بعدی مقبره قیدار که تصور می‌شد هر دوی آن‌ها در نزدیکی مدفن ارغون قرار داشته باشند، ممکن است «حقیقت» و «جعل» را در هم آمیخته باشند و روایت کوه و آرامگاه قیدار را شکل داده باشند...» (Zipoli, 1978: 20; et vide Zipoli, 1979: 31-35).
- زیپولی جنی اسیرشده به دست یعقوب در داستان وجه تسمیۀ یعقوب (اسرائیل) - منقول در تاریخ سیستان - را هم به مجموعه براهین خود می‌افزاید بی‌آن که ارتباط منطقی بین آن و مابقی موضوعات برقرار کند (1979: 18). روایت تاریخ سیستان چنین است: «او [یعقوب] را بدان

اسرائیل خواندند که او اندر بیت‌المقدس بود و آخر همه کس بیرون آمدی و پیش از همه کس اندر شدی چون اندر شدی. همه چراغ دیدی فرو کرده، زان عجب داشت اندر مسجد نهان شد تا این که همی کند، چون زمانی بود آنکس را بیافت و بگرفت و بر ستونی بریست تا مردمان بامداد اندر آمدند و او را بدیدند یکی جتی بود نام آن قید، آنک نام اسرائیل بر یعقوب نهادند زیرا که آن جتی را اسیر کرده بود» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۸۴).

۸- سجاس در سوی شمال کوه سجاس، و سهرورد در جنوب آن قرار دارد. فاصله این دو از یکدیگر به خط مستقیم بیست کیلومتر است. راه طبیعی سجاس و سهرورد از جانب شرقی کوه سجاس (قیدار) و شهر امروزی قیدار می‌گذرد. قیدار در جنوب شرق سجاس و شمال شرق سهرورد واقع شده است. فاصله شهر امروزی قیدار تا سجاس و سهرورد با هر کدام در حدود چهارده کیلومتر (به خط مستقیم) است.

۹- حمدالله مستوفی می‌گوید: «سجاس و سهرورد - در اول دو شهر بوده است و در فترت مغول خراب شد. اکنون از هر یک به قدر دیهی مانده... زیاده از صد پاره دیده است و اکثرش مغول‌نشین.» (مستوفی (ب)، ۱۳۸۱: ۱۰۶)

۱۰- این بلغان خاتون، همسر آباقاخان، پدر ارغون، دومین ایلخان مغول بود که پس از مرگ او به همسری ارغون درآمد.

۱۱- سعدالدوله ابهری نیابت و حجابت شحنة بغداد را عهده‌دار بود (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۵۷: ۸۱۳). ظاهراً به معاونت هم‌کیشان خود، به دستگاه ارغون راه یافت و در زمره اطبای حضور ارغون قرار گرفت (آیتی، ۱۳۸۳: ۱۳۲). هنگامی که توانست در جمع‌آوری بقایای مالیات سال‌های گذشته، مالی فراوان به خدمت ارغون عرضه دارد (۶۸۶ ق)، به مسؤلیت جمع خراج بغداد منصوب شد. و بعد از آن که در سال بعد، مالی بیشتر به حضور ارغون آورد، بیش از پیش مورد وثوق و اعتماد ایلخان قرار گرفت و به مقام وزارت برگزیده شد (۶۸۷ ق). رشیدالدین تاریخ آغاز وزارت سعدالدوله را اوائل جمادی‌الآخر سنه ۶۸۸ ذکر می‌کند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۵۷: ۷۴).

۱۲- دوره فرمانروایی او، اوج شکوفایی بودایی‌گری مغولان در ایران بود. از وقایع دینی مهم روزگار وی یکی این که در سال ۶۸۷ ق، شاریل (استخوان مقدس بودا) را به نزد ایلخان آوردند که مایه شادمانی بسیار او شد و جشن و شادمانی چندروزه‌ای را در پی آورد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۵۷: ۶۷).

۱۳- مسأله «دعوی پیغامبری» ارغون‌خان که برای حل مسأله «قیدار نبی» اهمیت اساسی دارد، از دید زیبولی پنهان مانده است.

۱۴- طعنه و صاف، نگرش جامعه مسلمان نسبت به ادعای ارغون را بازتاب می‌دهد. فی‌المثل، التان‌خان (۱۵۸۳-۱۵۴۳ م)، فرمانروای مغول، مدعی بود روح قویبیلای‌خان در جسم او حلول کرده است. با این حال، ادعای ارغون را باید در ردیف نخستین تحولات مشابه در نگرش‌های دینی-سیاسی مغولان دانست.

۱۵-وصاف الحضرة، ۱۲۶۹ ق: ۲۴۵: «کوه شجاس».

۱۶-هرباتن: جمع هرباتو. هرباتو (مغولی کلاسیک: arbatu)، از هربان (مغولی میانه غربی: ده) به معنای امرای «دهگانه».

۱۷-در مورد تدفین ارغون در کوه سجاس هم‌چنین نک: مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۹۹؛ مستوفی، ۱۳۸۸، جلد دهم: ۱۹۲.

۱۸-چنگیزخان و جانشینان او، خان‌های سلسله یوان، در پای «بورقان قلدون» (کوه بودا، کوه مقدس) به خاک سپرده شدند. هولاکوخان و آباخان را در کوه شاهو (Quatremère, 1836: 416) // شاهان تله (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۵۷: ۴۲) شاه تله / شاه تله (اهری، ۱۳۸۸: ۱۹۱ / ۶۸ الف [۳۸۳]، ۶۹/۱۹۵ ب [۳۸۶]) دفن کردند.

19-Classic Mongolian: “*øbyr*” / New Mongolian: “*øvøp*”: Breast, bosom, front, lap; part of the dress or coat covering the breast; south; southern side of a mountain (Lessing, 1960: 628); → “*ayula jin øbyr*”: sunny (south) side of a mountain (idem: 17).

مورد مشابهی را می‌توان در سنت تعبیه گورستان‌ها در جانب جنوبی کوه، حتی در مغولستان فعلی یافت. در ضبط اسامی مغولی، بین نسخه‌های خطی تاریخ و صاف اختلافات چشم‌گیری دیده می‌شود. «Avizé» - منقول توسط دسون (d’Ohsson, 1834-1835, vol. IV: 58) - به جای «اوبیر»، مربوط به خطای کتابت در نسخه مورد استفاده اوست. «تبرزیر» منقول در ظفرنامه (علی یزدی، ۱۳۸۷: ۱۸۷) نیز خطاست. قرائت «زوبیر» - منقول در شجره‌الاتراک - که زیپولی (1978: 18) آن را به «اوبیر» ترجیح داده، نیز بنیادی ندارد.

۲۰-روبروک توصیف مختصری از شیوه تدفین پادشاهان مغول ارائه می‌کند (Rockhill, 1900: 80-83). هم‌چنین نک: بیانی، ۱۳۶۷-۱۳۷۵، جلد اول، صص ۳۱-۳۶.

۲۱-زین‌الدین بن حمدالله مستوفی (۱۳۷۲: ۱۲۳) (تألیف احتمالاً بین سال‌های ۷۹۲-۸۰۲ ق) در ذیل وقایع سال ۷۸۹ (در ارتباط با کوچ میرانشاه)، و حافظ ابرو (۱۳۸۰، جلد ۳: ۱۷۴، ۲۲۲، ۲۲۶) (تألیف ۸۳۰ ق) در ذیل وقایع سال‌های ۸۰۸، ۸۰۹ و ۸۱۰ (در رابطه با کوچ امیرزاده ابوبکر) از «غروق ارغون» یاد می‌کنند.

۲۲-در مورد این واژه و صورت‌های گوناگون نگارش آن نک. Doerfer, 1963-1975, vol. 3, 444ff.

۲۳-در این مورد نک. به القاشانی، ۱۳۸۴: ۷۰ و بناکتی، ۱۳۷۸: ۴۷۵. خانقاه براق بابا در افواه به خانقاه چلبی اوغلو شهرت دارد.

۲۴- روایت مؤلف روضه اطهار که ارغون خان را مصاحب خواجه محمد کجی (م. ۶۷۷ ق) و بازدیدکننده روزهای جمعه خانقاه او معرفی می‌کند، روایتی است بی‌پایه و ناشی از بی‌دقتی او در نقل روایت مربوط به سفر قاضی بیضاوی به تبریز در طلب منصب قضا از روضات الجنان و جنات الجنان (که به همان صورت تحریف‌شده در منظر الاولیاء، محمد کاظم بن محمد تبریزی، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷: ۱۶۱ هم تکرار شده است). در روایت اصلی، تقاضای منصب قضا از صدر پادشاه (اباقت؟) صورت می‌گیرد و نه از خود پادشاه (نک: ملا محمدامین حسری تبریزی، روضه اطهار، تصحیح و اهتمام عزیز دولت‌آبادی، تبریز، ستوده، ۱۳۷۱: ۱۳۴-۱۳۵؛ حافظ حسین کربلائی تبریزی، روضات الجنان و جنات الجنان، با مقدمه و تکمله و تصحیح و تعلیق جعفر سلطان‌القرائی، تبریز، ستوده، ۱۳۸۳، جلد ۱: ۳۱۸-۳۱۹؛ و نیز: مرتضوی، ۱۳۸۵: ۳۴۶).

۲۵- ابی‌بکر قطبی اهری می‌گوید: «سلطان اولجایتو و اولجیتای سلطان، و هر دو برادر و خواهر گوئیا که سلطنت میان ایشان به شرکت بود که سلطان را بالای ارادت او هیچ حکمی نبود و به یک اشارت اولجیتای سلطان - طاب ثراها - سلطان خداینده - طاب مئوا - به خواجه علیشاه وزارت داد» (اهری، ۱۳۸۸: ۲۰۷). گو این که روایت ابی‌بکر اهری خالی از اغراق نیست و آن را احتمالاً باید تبلیغی برای خاندان جلایری ارزیابی کرد.

۲۶- زین‌الدین بن حمدالله مستوفی برای تمییز بین او و شیخ حسن کوچک - که او را شیخ حسن تیمورتاشی (به سبب آن که فرزند تیمورتاش بود) می‌خواند - وی را چنین می‌نامد.

۲۷- چنین آرامگاه‌هایی را برای چنگیزخان هم ایجاد کرده بودند. این آرامگاه‌ها، به جای آرامگاه واقعی چنگیزخان که پنهان و ناشناخته بود، زیارتگاه مغولان در اعصار گذشته بود.

۲۸- مقابر، ممکن بود به بهانه‌ها و انگیزه‌های گوناگون مورد تعرض قرار بگیرند. میرانشاه، پسر تیمور، در حالت جنون مقبره رشیدالدین فضل‌الله همدانی را با این ادعا که او یهودی بوده، ویران کرد و نعش او را بیرون آورد.

۲۹- نعش شاهزاده یک سال در آن جا ماند. پس از گذشت یک سال، امیر تیمور دستور داد «روح و روان او [= محمدسلطان] را به صدقات و خیرات شاد گردانند و مجموع خلایق را آش دهند» و «خان‌زاده» اجازه یافت «نعش شاهزاده را از مزار بزرگوار قیدار پیغمبر(ع) نقل سمرقند کند» (همان: ۹۹۹؛ نک هم‌چنین واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۳۳۱ و ۳۴۲-۳۴۳). نظام‌الدین شامی که تاریخ او (ظفرنامه) نزدیک‌ترین اثر به واقعه ذکر شده است، از انتقال امیرزاده به «قیدار» ذکری به میان نیاورده است.

۳۰- قیدار، بنا بر سفر تکوین (۲۵/۱۳)، دومین، از پسران دوازده‌گانه اسماعیل بن ابراهیم بود. روایت‌های اسلامی، شجره انساب پیامبر اسلام (ص) را به واسطه فرزندان قیدار به ابراهیم نبی می‌رساندند. بنا بر روایت‌های اسلامی، قیدار در سفر زیارت خانه کعبه در کوه ثبیر از دنیا رفت (نک. تاریخ سیستان: ۸۵).

۳۱- مثلاً در نام‌های خانوادگی قیدری و قیدرلو.

۳۲- مثلاً در «نقشه ممالک محروسه دولت علیه ایران» ترسیم محمدرضا ابن حسنعلیخان قراجه‌داغی (مورخ ۱۳۱۴ ق)

33- *Neueste Specialkarte von Persien, entworfen u. gezeichnet von J. Grässl (1855).*

34- *Das Hochland von Iran enthaltend die Staaten von Afghanistan und Beludschistan, entworfen und gezeichnet von C. F. Weiland (1854).*

35- *Carte de Perse dressée pour l'usage du Roy par G. Delisle (1724)*

36- *Etats du Grand-Seigneur en Asie, Empire de Perse, Pays des Usbecs, Arabie et Egypte par le S^r. Robert de Vaugondy (1753)*

۳۷- تحقیقات میدانی نگارنده (تابستان ۱۳۹۰). هم‌چنین نک. Zipoli, 1978: 23.

۳۸- در گویش اهالی ترک‌زبان منطقه هجای پایانی «شیلاندر» (روستا) به پیروی از هجاهای قبلی، کشیده تلفظ می‌شود: شیلاندار.

39- Lessing (1960: 444): *keid: convent, monastery, temple; et vide Kowalewski, 1849, vol. 3: 2441.*

واژه *keyid* به هر دو معنای ۱. صومعه/خانقاه و ۲. سکونتگاه، ساختمان، بنا به کار می‌رفت؛ نک. Woodman Cleaves, 1952, p. 110. به مفهوم اخیر در اسناد مغولی موزه تهران در سند شماره سه به کار رفته است: Woodman Cleaves, 1953, p. 31.

۴۰- تبدیل صامت *k* آغازین به «ق»، در جای نام‌های مغولی منطقه خمسه زنجان، نمونه‌های دیگری دارد: قنقور النگ / *køngkyr øleng* (نام مغولی چمن سلطانیه، به معنای «چمنزار واقع شده در گودی») و قوریه / *kyrij-e* (اردوگاه؛ صومعه؛ محوطه محصورشده) (روستایی در مسیر سجاس به سقوریق/سقورلوق/تخت سلیمان).

۴۱- مؤلف عالم‌آرای شاه اسماعیل واقعه عجیبی نقل کرده است که در صورت صحت آن، می‌توان نتیجه گرفت مزار «قیدار نبی» در آغاز دوران صفوی شهرت چندانی نداشته است؛ نک عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۸، با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، تهران، علمی و فرهنگی، ص ۵۱۷-۵۱۹.

۴۲- در داخل زیارتگاه منسوب به «قیدار نبی»، چند کتیبه به خط ناخوش وجود دارد که ظاهراً همگی متأخر هستند و بیشتر سنت‌های محلی را بازتاب می‌دهند: ضریح چوبی کوچک مزار، چهار کتیبه دارد که یکی از آن‌ها چنین است: «امر بتجدیده الامیر بلغان احسن الله عاقبته فی الدارین»؛ در کتیبه مغلوط دیگری در ضلع جنوبی شبستان چنین آمده است: «بلغان خاتون امر بتجدید هذا المقام مبارک الخاتون المعظم زید عظمتها بلغها فی الدنيا و الاخره ارادتها فی ربیع الاخر من سنه عشر و سبعمائه ...»! روایت

محلّی، سه شخص جداگانه را با هم درآمیخته است: ۱. بُلغان خاتون بزرگ، همسر آباخان و همسر بعدی ارغون که پنج سال پیش از درگذشت ارغون از دنیا رفت و در کوه سجاس دفن شد؛ ۲. بُلغان خاتون معظّمه که در سال ۶۸۹ ق با ارغون ازدواج کرد و پس از درگذشت ارغون، به همسری گیخاتو (۶۹۱ ق) و غازان خان (۶۹۴ ق) درآمد. او در دوم شعبان ۷۰۹ ق از دنیا رفت و در شب غازان به خاک سپرده شد؛ ۳. اولجتای خاتون، دختر ارغون خان.

۴۳- در مثلث واقع بین سلطانیه، مراغه و همدان، بیشترین تعداد جای‌نام‌های مغولی ایران را می‌توان یافت. در منطقه کردستان مکرّی، مینورسکی - در تحقیقی که اکنون کهنه شده - به بررسی این‌نام‌ها پرداخته است، اما هنوز تحقیق مستقلی در منطقه خمسّه زنجان انجام نشده است.

منابع

- اهری، ابی‌بکر قطبی (۱۳۸۸) تواریخ شیخ اویس. به کوشش ایرج افشار. تبریز: ستوده.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۸) تاریخ مغول. تهران: امیرکبیر.
- القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۸۴) تاریخ اولجاتیو. به اهتمام مهین همبلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۸۳) تحریر تاریخ و صاف. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بناکتی، داود بن محمد (۱۳۷۸) تاریخ بناکتی. روضه اولی‌الباب فی معرفه التواریخ و الانساب. به کوشش دکتر جعفر شعار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بیانی، شیرین (۱۳۶۷-۱۳۷۵) دین و دولت در ایران عهد مغول. ۳ جلد. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۸۲) تاریخ آل جلایر. تهران: دانشگاه تهران.
- تاریخ سیستان (۱۳۸۱) به تصحیح محمدتقی بهار. تهران: انتشارات معین.
- حافظ ابرو (۱۳۸۰) ژبده‌التواریخ. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاج‌سیدجوادی. ۴ جلد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خواندامیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی (۱۳۸۰) تاریخ حبیب‌السیور، با مقدمه جلال‌الدین همائی. زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۵۸) کتاب تاریخ مبارک غازانی. داستان غازان خان. به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان. لندن.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۹۵۷) تاریخ مبارک غازانی. در داستان آباخان و سلطان احمد و ارغون خان و گیخاتو خان. به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان. لاهه: موتن.

- زین‌الدین قزوینی (زین‌الدین بن حمدالله مستوفی قزوینی) (۱۳۷۲) ذیل تاریخ گزیده. به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳) مطلع سعدین و مجمع بحرین. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- علی یزدی، شرف‌الدین (۱۳۸۷) ظفرنامه. تصحیح و تحقیق سید سعید میرمحمد صادق و دکتر عبدالحسین نوایی. تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- فصیح خوافی (۱۳۸۶) مجمل فصیحی. به تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.
- قراجه‌داغی، محمدرضا ابن حسنعلیخان (۱۳۱۴) نقشه ممالک محروسه دولت علیه ایران. اداره اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۵) مسائل عصر ایلخانان. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۳۱) کتاب نزهةالقلوب (المقاله الثالثه). به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج. لیدن: بریل.
- _____ (۱۳۸۱) (الف): تاریخ گزیده. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۱) (ب): نزهةالقلوب. به تصحیح و تحشیه دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران: حدیث امروز.
- _____ (۱۳۸۸) ظفرنامه، قسم سلطانیه. جلد دهم. مقدمه، تصحیح و توضیح منصوره شریف‌زاده. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود (۱۳۸۰) تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء. به تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳) منتخب‌التواریخ معینی. به اهتمام پروین استخری. تهران: اساطیر.
- واله اصفهانی قزوینی، محمدیوسف (۱۳۷۹) خلد برین (تاریخ تیموریان و ترکمانان). به کوشش میرهاشم محدث. تهران: میراث مکتوب.
- وصاف الحضرة (۱۲۶۹) تجزیة‌الامصار و تزجیه‌الاعصار (تاریخ وصاف). به اهتمام محمدمهدی اصفهانی. چاپ سنگی. بمبئی.
- وصاف الحضرة، عبدالله بن فضل‌الله شیرازی. تاریخ وصاف. نسخه خطی شماره ۲۸۶ فیروز. کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- یاقوت حموی (۱۸۶۶-۱۸۷۳) معجم البلدان. فردیناند ووستنفلد. لایپزیگ.

- Delisle, G., 1724: Carte de Perse dressée pour l'usage du Roy par G. Delisle premier Géographe de S.M. de l'Academie Royale des Sciences. A Paris: Chez l'Auteur. Available at David Rumsey Collection, Cartography Associates: <http://www.davidrumsey.com>*
- Doerfer, G., 1963–1975: Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen: unter besonderer Berücksichtigung älterer neupersischer Geschichtsquellen, vor allem der Mongolen- und Timuridenzeit, 4 vols., Wiesbaden: Franz Steiner Verlag GmbH.*
- d'Ohsson, C., 1834–1835: Histoire des Mongols depuis Tchinguiz-Khan jusqu'a Timour Bey ou Tamerlan, 4 vols., La Haye et Amsterdam: Les Frères Van Cleef.*
- Grässl, J., 1855: Neueste Specialkarte von Persien, entworfen und gezeichnet von J. Grässl, Hildburghausen; Philadelphia: Bibliographisches Institut. Available at David Rumsey Collection, Cartography Associates: <http://www.davidrumsey.com>*
- Kowalewski, J. E., 1844–1849: Dictionnaire Mongol-Russe-Français, 3 vols., Kasan: Imprimerie de l'Université.*
- Lessing F. D., 1960: Mongolian-English Dictionary, Berkeley and Los Angeles: University of California Press.*
- Le Strange, G., 1919: The Geographical Part of the Nuzhat-al-Qolūb amd-allāh Mustawfī of Qazwīn, London: Luzac & Co.*
- Miles (Col.), 1838: The Shajrat ul Atrak or Genealogical Tree of the Turks and Tatars, London: Wm. H. Allen and Co.*
- Olearius, A., 1647: Oftt begehrte Beschreibung der newen orientalischen Rejse, so durch Gelegenheit einer Holsteinischen Legation an den König in Persien geschehen, Schleswig: Bey Jacob zur Glocken.*
- Quatremère, M., 1836: Histoire des Mongols de la Perse écrite en Persan par Raschid-eldin, publiée, traduite en Français accompagnée de notes et d'un mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur, Paris: Imprimerie Royale.*
- Rockhill, W. W., 1900: The journey of William of Rubruck to the eastern parts of the world, 1253-55, as narrated by himself, with two accounts of the earlier journey of John of Pian de Carpine. tr. from the*

Latin and ed., with an introductory notice, by William Woodville Rockhill, London: Hakluyt Society.

Tavārīkh-i Chingīznāmah shajarat al-Atrāk: manuscript, undated. MS Persian 6, Houghton Library, Harvard University, Cambridge, Mass. Available at:

<http://pds.lib.harvard.edu/pds/view/10652266?op=n&n=1&treeaction=expand>

de Vaugondy, Robert, 1753: Etats du Grand-Seigneur en Asie, Empire de Perse, Pays des Usbecs, Arabie et Egypte par le S^r. Robert de Vaugondy fils, Geographe ordinaire du Roi. Avec Privilege. Available at David Rumsey Collection, Cartography Associates: <http://www.davidrumsey.com>

Weiland, C. F., 1854: Das Hochland von Iran enthaltend die Staaten von Afghanistan und Beludschistan, entworfen und gezeichnet von C. F. Weiland. gest. v. Karl Jos. Mädcl sen. Weimar: im Verlage des geogr. Inst. Available at David Rumsey Collection, Cartography Associates: <http://www.davidrumsey.com>

Woodman Cleaves, F., 1953: "The Mongolian Documents in the Musée de Téhéran", Harvard Journal of Asiatic Studies, Vol. 16, No. 1/2, pp. 1-107.

Woodman Cleaves, F., 1952: "The Sino-Mongolian Inscription of 1346", Harvard Journal of Asiatic Studies, Vol. 15, No. 1/2, pp. 1-123.

Zipoli, R., 1978: The Tomb of Arghūn, Primo Convegno Internazionale sull'Arte dell'Iran Islamico (Venezia, Maggio 1977), Venezia-Tehran.

Zipoli, R., 1979: "Qeidār e Arghun", in Solāniye II, Quaderni del Seminario di Iranistica, Uralo-Altaistica e Caucasologia dell'Universita' degli Studi di Venezia, Venezia.